



به نام خدا

غارتگر دل

مختصر گزیده ای از طرب انگیزترین غزلیات مولانا
منبع: دیوان شمس مولانا جلال الدین محمد بلخی

گردآورنده:

طاهره جعفری سراحی

انتشارات بامن

(با همکاری چاپ و نشر ایران)

۱۴۰۱



سرشناسه : مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق.
Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn-e Mohammad, ۱۲۰۷-۱۲۷۳
عنوان قراردادی : دیوان شمس تبریزی . برگزیده
عنوان و نام پدیدآور : غارتگر دل: مختصر گزیده‌ای از طرب‌انگیزترین غزلیات مولانا/
گردآورنده طاهره جعفری سراحی.
مشخصات نشر: انتشارات با من (با همکاری سامانه اطلاع‌رسانی چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری : ۹۲ص.
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۸۷۵۱-۶۱-۸-۸
وضیعت فهرست نویسی : فیا
عنوان دیگر : مختصر گزیده‌ای از طرب‌انگیزترین غزلیات مولانا.
موضوع : شعر فارسی -- قرن ۷ق.
۱۳th century -- Persian poetry
شناسه افزوده : جعفری سراحی، طاهره، ۱۳۵۹-، گردآورنده
رده بندی کنگره : PIR۵۲۹۵
رده بندی دیویی : ۸۱۳۱/۸
شماره کتابشناسی ملی : ۹۱۳۵۵۳۱
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیا

نام کتاب : غارتگر دل
گردآورنده : طاهره جعفری سراحی
ناشر : با من (با همکاری سامانه اطلاع‌رسانی چاپ و نشر ایران)
صفحه آرایی، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۱
چاپ: زبرجد
قیمت: ۷۰۰۰۰ تومان
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب‌رسان :
<https://chaponashr.ir/ketabresan>
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۷۵۱-۶۱-۸-۸
تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir





پیشکش به تشنگان شراب روحانی و با سپاس از استاد
گرانقدرم مهندس پرویز شهبازی که مرا با دنیای مولانا
مأنوس کرد.

و با تشکر از همسر ارجمندم رضا موثق همراه روزهای
سخت و آسان زندگی ام .

و با قدردانی از همراهی خواهر عزیزم اعظم جعفری.

فهرست

شماره صفحه	عناوین
۷	پیشگفتار
۸	۱. مطرب و نوحه گر عاشق و شوریده خوشست
۱۰	۲. ای کرده میان سینه غارت
۱۱	۳. سیر نگشت جان من بس مکن و مگو که بس
۱۲	۴. حال ما بی آن مه زیبا می پرس
۱۴	۵. دام دگر نهاده ام تا که مگر بگیرمش
۱۶	۶. دلم امروز خوی یار دارد
۱۸	۷. دلی دارم که گرد غم نگرده
۲۰	۸. پریر آن چهره یارم چه خوش بود
۲۱	۹. بیچاره کسی که زر ندارد
۲۳	۱۰. دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد
۲۵	۱۱. مرا عهدیست با شادی که شادی آن من باشد
۲۸	۱۲. چه بویست این؟ چه بویست این؟ مگر آن یار می آید



۱۳. آن کس که تو را دارد از عیش چه کم دارد ۳۰
۱۴. ای نوش کرده نیش راه، بی خویش کن با خویش را ۳۲
۱۵. پردهٔ دیگر مَزَن چون پردهٔ دلدار ما ۳۵
۱۶. مرغ دلم باز پریدن گرفت ۳۷
۱۷. باز رسیدیم ز میخانه مَسْت ۴۰
۱۸. بی خود شده ام لیکن بی خودتر از این خواهیم ۴۲
۱۹. امروز مَها خویش ز بیگانه ندانیم ۴۴
۲۰. سفر کردم به هر شهری دویدم ۴۶
۲۱. زهی عشق زهی عشق که ما راست خدایا ۴۹
۲۲. ز میخانه دگر بار این چه بوئست؟ ۵۱
۲۳. ما زبالاییم و بالا می‌رویم ۵۳
۲۴. در ده شراب یکسان تا جمله جمع باشیم ۵۶
۲۵. برون شوای غم از سینه که لطف یار می‌آید ۵۸
۲۶. سلطان منی سلطان منی ۶۰
۲۷. من غلام قمرم غیر قمر هیچ مگو ۶۲
۲۸. سیر نیم سیر نی از لب خندان تو ۶۴
۲۹. عقل گوید که من او را به زبان بفرییم ۶۶
۳۰. خیز که امروز جهان آن ماست ۶۹

۳۱. ای ساقی جان پُر کن آن ساغرِ پیشین را ۷۲
۳۲. ای نو بهارِ عاشقان، داری خبر از یارِ ما؟ ۷۴
۳۳. در هوایت بی قرارم روز و شب ۷۵
۳۴. آن نفسی که با خودی یار چو خار آیدت ۷۸
۳۵. من از کجا؟ پند از کجا؟ باده بگردان ساقیا ۸۰
۳۶. مُرده بُدم زنده شدم گریه بُدم خنده شدم ۸۲
۳۷. کار مرا چو او کند، کار دگر چرا کنم ۸۶
۳۸. بده یک جام‌ای پیر خرابات ۸۷
۳۹. تا کی به حبس این جهان من خویش زندانی کنم ۸۹
۴۰. تیز دَوم تیز دَوم تا به سواران برسم ۹۱



پیشگفتار

در عجبم که چطور می‌شود در سخت‌ترین شرایط اجتماعی، زمانی که قوم مغول با حمله‌ی وحشیانه‌ی خود، رُعب و وحشت در دلها به پا کرده بود؛ مولانا مستانه فریاد می‌زند:

من طَرَبِ مَنْم زُهره زَنَد نَوای من

عشق میان عاشقان شیوه کند برای من

بی شک مولانا در عوالم دیگری سیر می‌کرد و از شرابی غیر از شراب زمینی مست بود که چنان بی‌ملاحظه نعره‌ی مستانه سر می‌داد.

باده ات از کوه سکونت بَرَد عیب مکن ز آنکه وقاریم نیست

امید است با زمزمه این ابیات که همه شور است و طرب، قطره‌ای از آن شراب روحانی به جان تشنه‌مان برسد و دمی ما را از خود ملال آورمان خلاصی دهد و از غم روزگار رهایمان سازد.

طاهره جعفری

بهار ۱۴۰۱

بندرعباس



مطرب و نوحه گر عاشق و شوریده خوشست

مطرب و نوحه گر عاشق و شوریده خوشست

نبود بسته، بود رسته و روییده خوشست

تف و بوی جگر سوخته و جوشش خون

گرد زیر و بم مطرب بچه پیچیده خوشست

زابر پر آب دو چشمش ز تصاریف فراق

بر شکوفه رخ پژمرده بباریده خوشست

بنگر جان و جهان و نتوانی دیدن

این جهان در هوش درهم و شوریده خوشست

پیش دلبر بنهادن سر سرمست سزاست

سر او را کف معشوق بمالیده خوشست



دیدن روی دلارام عیان سلطان‌یست

هم خیال صنم نادره در دیده خوشست

این سعادت ندهد دست همیشه اما

دیدن آن مه جان ناگه و دزدیده خوشست

عشق اگر رخت تُرا برد به غارت خوش باش

پیش آن یوسف زیبا کفِ بُریده خوشست

بس کن ارچه که اراجیف بشیرِ وصلت

وصل همچون شکر ناگه بشنیده خوشست



ای کرده میان سینه غارت

ای کرده میان سینه غارت
جز کشتن عاشقان چه شغلت
می گش که درست باد دستت
جز کشتن خلق چیست کارت
ای جان جهانیان نثارت
می گش که درست باد دستت
بس کشته زنده را که دیدم
از غمزه چشم پُر خُمارت
بس ساکن بی قرار دیدم
در آتش عشق بی قرارت
یک مُرده به خاک در نماند
گر رنجه شوی کنی زیارت
جان بوسد خاک تو به هر دم
بر بوی کنار بی کنارت